

تب اید و راه فوی عارض شود نوعی که حرارت را از اطراف رموی بل ماکر دانند و این علامت
روی است علاج چند تنه و سبب چند است و بدو بنه بخوشند و در سطح او کجای اینه بود
گرم نباشد و فصد جاحت و مکر که تنها با آب منجه تبرک فصدت و نیز با آب زبر جو الک
خاصه در آن مخلوط فصدت دفع دارد و نیز با آب الکرباب با کلبه با آب برکاسف و نیز
نیز با آب در آن عارض بر باد است که آن در سبیل اند و سبب دیگر در وقت که حیدر که کوبه
مخلی دارد و در چند و نیز بدو بنه شک سرج الازار است و نیز در وقت که حیدر که کوبه
و نیز بدو بنه بتور و بعضی است که ماکر خوب اگر در آن اندازد و در آن طرف را سار و ناکه
در آن است و در آن طرف که در آن است و در آن طرف که در آن است و در آن طرف که در آن است
و معنی شال و ج فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر
نیز با آب زبر جو الک فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر
سکور در آن مجموع است و معنی علامت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر
سبب با آب و کوشانه با آب زبر جو الک فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر
با آب زبر جو الک فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر
با آب زبر جو الک فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر
و اسکا و ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر
مقدور و معنی حن است با آب زبر جو الک فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر
موترا است حتی که حن افرده و مانی العروق را سبب سازد پس در سبب باب وی از آب
البان نیز با آب زبر جو الک فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر
گاه با آب زبر جو الک فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر
در وقت و علامات وی بپوشان **نصفه** و وی است که می و اسهال مفرط و قهقهه
بیدار اید و حن در سبب الطحال بیشتر از کثرت قهقهه بیشتر از قهقهه و فصدت ماکر فصدت ماکر
و وی خور فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر
مخوف است خصوص در سبب اسهال و با آب زبر جو الک فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر
و علاج ناکه داده و در حرکت است و نیز با آب زبر جو الک فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر
نیز با آب زبر جو الک فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر فصدت ماکر

[illegible]

تا حدت سرکه بوی سک را لور و احباب است که باید بنامه مداومت فای و در هر
الانراست برود هم مورد و پندی رسد بارنگ سبزه و طباط و قدری سرکه کم از هر یک یک گرم
سازند و عملیاتین معالجات و حبس و سعال خاصه اگر رسوی بود این است که کرکس از الحبل
مکونند و نیزه یک دره و یک کی که کند با قناب یا بالمش و طفل را در این نشاندند سراسر عین
از سر ز قناب شود و اس عملی بعد از غسل میگردانند طبع را با نی شانه نشسته داشته و در هر
نشاندن سه روز است بدان کرد و نشاندن او در برضای حق نم نفع دارد و در
او در سه روز به این کار باید در حبل اسهال فادر به جوانی است در وضع مکرر و فساد و اسهال
با در آن است ترش یا در آب بی چل کرده و در تیز خواب هم مکان و بار سنگ و اسهال
برای امانتگاه در معدنه ضعف باشد آغوشه شایده داد و از دو کوبه جوهر اصل نه به چوب
که این را در کتب تاریخی می گویند کوفه بخت و با هم چیلان نبات اسهال فادر به جوانی
کم فریاد میبرد نبات رود از شیمی کند و شب اگر باشد اسهال فادر به نفع میبرد و با جوهر
با شعله ای مقوی اشتا و محمل راج است فایا که مسه و بود و شکره حرفه بران باید داد و فایا
تب نه بود با ماست یک کوزه و این رود و میبرد و کامل ترین ندایم در اسهال فادر به
عند است و ناقص تر از عذبه که به ارصده و است ملا و است که ساست نازک کاوی
را در سر که گرم و نه و گرم کوبت و شامول میاید و افضل تر از جوهر دسی کا کوبت و دواج و
ولاده که فایا می باشد و است و در نه بسیار کم میبرد کوبت و در اسهال از سراسر
جوهر کم میبرد است و میبرد و شکره که اسهال ندایم مدعا تر از و طفل غیر از شکره که کم
میخورد با شکر و فایا خاصه که در هر کس مانده که بود کوفه بخت که در آن نمره است نه
میبرد البته حبس می کند ماول را در فایا لیکن و است که در هر کس نه به و بعضی او را
سفره عذبه با فایا جره و در اسهال با سولق و آب با از دعدا است بخت و اشتا ال
سرم فایا معالجات که با شکر و شکم و حرم بود و در اسهال و در کاه طفل از دو معتبر باشد و در
حد را ندان میبرد و در نه مکیده و فاید قناعت کند و اگر حورا معین و در اسهال فادر
ضوام محرم و حرم و در فایا عذبه با آب بخت و نه به فاید که احسن بود و طفل تواند خورد
مواند و نیزه نازک می یک نافع است و کل و لای بر سسل منتقل حرارت بدن مفید و جمع
عسل بران کرده مار زده مفید میبرد است و میاند و بان که از او کسند و مایه اسهال

است و اسهال که با تب و سرفه باشد ترسبت مورد و هر روز دو وقت صبح و وقت
 خواب دو تنه اکثرت فیما بین سخت نافع است و از خاک که در دهن و شکم
 و بی و غیره که آن را سبک گویند عظم الاثر است **قسم** دوم ابله لبش را از فم
 بپنداید و علامتش است که عاقل تر کند و بعد یک ماه باز کند و در فصل موافق دین
قسم سه سال است که این تدبیر و اگر مایه و اعاده شیر مافی باشد ترسبت بکرم
 خفشی بدیند و دیگرند اسهال القیض غذا و دودا و عمل نند و اگر ترسبت و غیر
 حاجت آید اینچه در **قسم** اول نذکر است کار بند **قسم** سوم ابله لبش برده حکر
 ماسده ماسا و لقا افند و این **قسم** کوکان را بجهت تسخیری و نذاعل و عدم
 احتیاط بجهت عارض شود و نشان او است غیروقت نبات انسان و مقام بدید
 اید و علامتش در لثه کوشید است و از قیاضات باله برینند و بقوت حکر
 دنده کوشیدن و مراد علیه لعن و در میان درینا فقع و در دوش و از و کاه کاه
 و اطفا فیه و عند الضر و انچه در **قسم** اول نذکر است کار توان لب **الاعتقال** مایه
 کاه باشد که الحقال را بلبش بزمات که مضعف قوی اند و بالبدیم الفباب
 در راسها و سبک قبض شود علامتش است که دره کاه و بجز مرم براف و طولانی
 ماری زیت فقط ماسکه ناره باب کرم امیحه بر سبک مانتند و دست اسبته
 بران کشنده و از طرف معده به سمت ناف و زیاده و الا می میج کفایت نمکد چهل
 کار بند و ترسب حمل زلی الفار است میجانی ثابت بردارند و صابون برشیده
 و شافه مانند ساجیه برداشتی و او اندر شکم و شافه نکره زرد و بختور و صابون و سکر
 سرج هم ترش شده و شافه ساخته که لک و اگر عمل لغوام آید سخت شود و آب رند
 برنبد و در عمل کند و اگر در عمل معهود و میج امیزد مایه موس اسما بوی کوفته بجهت
 با جاکس ساجیه امیزد و قوتی باشد **فصل** آنچه گفته شد و مریخ و شافه حاره
 مخصوص مدال قبض است که با تب باشد چه اگر با تب بود و دوش بر معده
 مایه و جملات کرم نماید و است و او و بیه که قبض مع الحار است و اسهال و در آب
 نموده کوفته بجهت با سکر ترش شده شافه ماسا و در دانه و اگر کفایت نمکد از

شکر سرخ صفت درم نو فلوس خیار شنبه صفت درم شافا سار و صفت درم
اندر سرخ العمل است و الفبا اگر مو فلوس خیار شنبه کلاب حل کرده معلوم برسم
صفا و مایه صاف است **استهلاک** برگاه از شافا و غمخ حقش نمائید و مایه و مایه
ان مایه بود و بخت و نبات ملین توان کنود و حیات جنت مزاج **المنفصل** بود است
که بعضی در دروده را گویند حرازه مع الاسمال باشد حرازه مع القطن و لیکن در بی
نیز بعضی که بی اسمال بود و گویند و نشان است که طفل بگریه و جود را بی بی و این
بیشتر که در حرازه را می افتد بصفت موده او از سرش بشیر حاضه اکثر
حرازه که در بصورت مع شتولده میشود و در و مکتوبه تعدیه فضا و معاد علی
کرم و دروغی نیست لیسار که کرم باشد یا قدری ملک مخروج ساخت و در شانه گاه و انداخته
برسم بکشد و بهر صورت که از مار و عکرم نفخ حکم دارد و مکرر شک کوسید سانه
و کرم کرم در لیسر بکشد کرم و ناخواه ساید برسم طلائع و ماران کوفه یعنی بوی
سحق و تمهید مایه کرده و شتر مرغی و ادنی نمودند است و انبوه و حسیک و شتر مرغ
و الفع بهر است که مضمعه حکم طفل را بر زبان میسند سه فوت از ان مایه صاف
و بعد بهر بسیدن آب دهن باشد و در و این عمل اثر کی مشهود شده و الفع طفل
برسم دایه یا بر زبان او حوا یا بعد از خنک حکم طفل ملاضقی باران دایه بود و سسته
و سسته خندانیدن و اعصاب است او مروع کل و اشغال ان مالدین محراب است در
نکستی در و شکم که لک غنیمت کلاب ماموعی کل یا زیت حل کرده برسم
مالیدن و غیره تمهید قدری حورانیون و فکس جودید و اگر موصع مع القطن بود
و دوا مودید مایه که شفاف فاسک و اعتقال لذت طبع بکشد و الحاکم در و
فهی بود قدری انبوه در و موعی کل حل کرده بقدر اندال جرب سار برسم موعی
و این روغن در خروج مع اثر نام دارد و در مل سفید خور و محرق بر سر و ناخواه
محرق بر سر و اب محم بلیون اصل الحادان محرق بودیدان حکم اگر باشد بینه و کرم
دست و بر سار و بی بکشد و در **اب** که جوش و سید جوش انکی مایه صاف سار و